# سخنرانی مسجد جامع زاهدان - جلسه 28

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّين، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ.

صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، سَيِّدِنا وَ مَوْلانَا وَ أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لعنة الله عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ و دَهرَ الداهِرينَ.

(بِسْمِ الله الرَّحْمنِ الرَّحيم الم ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فيهِ هُدىً لِلْمُتَّقين

الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ) [1]

یکی از آیات مربوطه به اعلی حضرت بقیه الله ارواحناه فداه امام زمان، این آیه مبارکه است، در قرآن متجاوز از 20 آیه داریم که متعلق به حضرت مهدی7 امام زمان ما شیعه اثناعشریه است.

یکی از آیات، این آیه مبارکه است که آیه اول سوره بقره است، ظاهر آیه را معنی کنم. خدا می‌فرماید:

«الم» ما معنای آن را نمی‌فهمیم، حروف مقطعه قرآن مثل «الم» «الر» «طس» «طسم» این‌ها یک معانی دارد که خود پیغمبر و اوصیاء پیغمبر می‌فرمایند، کلیدهای رمز قرآن است. ان‌شاءالله یک روز و یک شب به این مطلب اشاره خواهم کرد و شرح می‌دهم.

( الم ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فيهِ ) این قرآن هیچ شکی در آن نیست، کلام خدا است، جای هیچ‌گونه تردیدی و شکی در این‌که این قرآن کلام خدا است، نمی‌باشند.

( هُدىً لِلْمُتَّقين ) این قران رهنمای پرهیزکاران است، آن‌هایی که دلشان می‌خواهد که به منزل برسند، آن‌هایی که دلشان می‌خواهد به حقیقت واصل شوند، این قرآن رهنمای آن‌ها است.

البته کسانی‌که میل ندارند به واقع و حقیقت برسند، قرآن علاوه بر این‌که رهنمای آن‌ها نیست، اسباب زیادی خسران و زیان آن‌ها است، ( وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنينَ وَ لا يَزيدُ الظَّالِمينَ إِلاَّ خَساراً ) [2] باقلوا در مزاجی که مستعد است مقوی می‌شود، یک جوان 25 سال صحیح البنیه ورزشکار، باقلوا برای او خوب است، باقلوای یزد که روغن آن هم هیچ تغییر نکرده است، بهترین باقلواها و قطاب‌ها و پشمک‌ها برای یزد است، وارد کنید این‌ها برای اول افطار ماه رمضان خیلی خوب است، این باقلوا برای جوانی که مزاجش مستعد است و هاضمه‌اش می‌تواند هضم کند خیلی خوب است و قوت او را زیاد می‌کند، ولی برای پیرمرد از کار افتاده مثل بنده، ثقل معده می‌آورد و او را ناخوش می‌کند. اگر یک هبه از باقلوای یزد را در حلق بچه دو ماهه بکنی، او را می‌کشد، باقلوا است و خوب است، برای چه کسی؟ برای آن هاضمه‌ای که بتواند هضم کند و برای آن مزاجی که مستعد باشد، اگر مزاج مستعد نشد همین باقلوا استرکنی می‌شود و کشنده او می‌شود.

قرآن باقلوا است، برای آن‌هایی‌که استعداد دارند و طالب حق و حقیقت هستند و معده معنوی آن‌ها مهیا است، قرآن شفا است، اما برای آن‌هایی‌که استعداد ندارند و در این صراط نیستند قرآن زهر و قاتل است، ( لا يَزيدُ الظَّالِمينَ إِلاَّ خَساراً ) قرآن زیاد نمی‌کند ستمگران را مگر خسران و زیان.

پس قرآن ( هُدىً لِلْمُتَّقين ) است، راهنمای پرهیزکاران است، رهبر پرهیزکاران است. حالا پرهیزکاران چه کسانی هستند؟ سه تا نشانه در این آیه مبارکه برای پرهیزاران خدا بیان می‌کند:

اول: ( الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ) پرهیزکاران آن‌هایی هستند که ایمان به غیب دارند، مراد از ایمان به غیب به حسب باطن و تاویل قرآن، ایمان به وجود مسعود امام زمان ارواحنا فداه می‌باشد.

خدا این حضرت را در قرآن به اسم‌های مختلفی نام برده است، یک اسم «عصر» است، ( وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفي خُسْرٍ ) [3] عصر در این آیه اسم امام زمان7 می‌باشد.

یک اسم «جمعه» است، یک اسم «غیب» است. خداوند در قرآن او را به لفظ «غیب» نامیده است. «غیب» یعنی پنهانی، یعنی پنهان.

آن‌هایی‌که متقین و پرهیزکاران، آن‌هایی هستند که ایمان بوجود حضرت مهدی دارند و نماز را هم برپا می‌دارند و بندگی خدا می‌کنند و ( وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ ) زکات مال خود را می‌دهند و از آن‌چه که ما به آن‌ها انفاق کرده‌ایم به مردم هم می‌دهند.

این سه علامت پرهیزکاران.

یکی بدنی است، یکی مالی است، یکی قلبی است.

آن عبادت مالی، انفاق آن‌ها است، عبادت بدنی، نماز خواندن و بندگی کردن خدا است. عبادت قلبی ایمان آوردن در قلب به وجود امام عصر است. این معنی آیه به حسب تاویل آن است.

در این باب یک یا دو روزی ان‌شاءالله صحبت می‌کنم.

سوال اول:

به ما گفته می‌شود اگر امر مهدی7 شما به این آشکاری است که شما می‌گویید پس چرا در موضوع ولادتش آن‌طوری‌که ولادت ائمه دیگر شما روایات و تواریخ و احادیث زیاد ذکر شده است، چرا در موضوع ولادت ایشان آن مقدار ذکر نشده است؟

سوال دوم:

چطور شده است که این امام شما در میان این دوازده امام دیده نمی‌شود؟

سوال سوم:

این امامی که دیده نمی‌شود فائده‌اش چیست؟

خوب گوش بدهید، ان‌شاءالله سه الی چهار روز اطراف این موضوعات صحبت می‌کنم، و خیلی هم دلم می‌خواهد آقازاده‌های محترم، آن‌ها بیایند و گوش بدهند، این پیرهای زوار در رفته آردشان را ریختند و ؟؟؟ 9:50 آویختند، این‌ها اگر کج باشند با هیچ آهنی نمی‌شود آن‌ها را راست کرد. چناری که کج است با آهن و فولاد نمی‌شود آن را راست کرد و اگر هم راست باشد باد عاد و ثمود هم که بیاید نمی‌تواند آن را کج کند. عمده این نونهال‌های تازه هستند که با دوتا باد کج می‌شوند و با یک چوبی که دو ماه زیرش بزنی راست می‌شود، نهال‌های جوان‌های ما هم همین‌طور هستند. این است که من خیلی میل دارم که آن‌ها بشنوند، ما پیرمردها دیگر کار ما گذشته است، آفتاب لب دیوار هستیم، بینی ما را بگیرند نفس ما در می‌رود.

چهار الی پنج تا سوال است، این سوال‌ها را می‌کنم و بعد یکی یکی ان‌شاءالله الرحمان به جواب‌هایش می‌پردازیم.

اول:

چطور شده است که در مورد ولادت این امام دوازدهم که شما می‌گویید متولد شده است، آن‌طوری‌که تواریخ و اخبار درباره یازده امام دیگر نوشته‌اند و معروف و مشهور است، چرا در مورد این بزرگوار آن‌طوری‌ها نیست؟

دوم:

چطور شده است که همین دوازدهمین را شیعیان نمی‌بینند؟

سوم:

این امامی که او را نمی‌بینند فائده‌اش چیست؟

چهارم:

این صحبتی که شما می‌گویید 1136 سال است از عمر مبارکش می‌گذرد، چطور شده 1136 سال از عمرش می‌گذرد! نوع عمرهای مردم بین 50 تا 60 سال است، از وقتی‌که کارخانجات درآمده است و زندگی ماشینی شده است، نوع عمرها بین 40 تا 50 به قدرت خدا شده است، بهداشت خیلی بهتر شده است، آب لوله‌کشی شده است، اما عمرها کمتر شده است. اداره بهداری و وزارت بهداشت ما خیلی عریض و طویل و پر دامنه شده است، در هر کوچه دکتر داریم، به قدر بیماران دکتر داریم! با این همه دکترها به قدرت خدا عمرها کم شده است.

نوع عمرها بین 50 و 60 و 70 است، در میان صد نفر اگر کسی به 80 برسد، در میان ده هزار تا یکی اگر به نود برسد، چطور می‌شود 1136 سال کسی عمر کند؟ این آدم باید استخوانش الان خاک شده باشد.

نکته مهم‌تر: شما می‌گویید وقتی بیاید جوان است، این دیگر عجیب‌تر است، معلوم نیست شاید هزار سال دیگر آمد، این عمر کند و بعد هم جوان و تر و تازه، نه ریش‌هایش سفید شده باشد، نه قدش خم شده باشد، نه چروکی به پشت دستش و پیشانیش افتاده باشد!

این‌ها سوالاتی است که می‌شود. این سوالات یکی یکی آن جواب‌های وافی کافی، مفصل و مبسوط دارد.

یک مطلب را اول باید بدانید تا جواب چند تا از این سوالات برای شما مطرح بشود، آن مطلب این است:

خداوند متعال به حکمت بالغه‌اش معین فرموده است که این دنیا روزگاری را که در ان روزگار بین زمین و آسمان آشتی شده باشد، آن روزگار را بیاورد.

مگر بین زمین و آسمان قهر است؟

بله، قهر است، الان بین زمین و آسمان قهر است، آن پدر ما است و این مادر ما است.

من چو ابر و تو زمین، موسی 7 نبات          حق شه شطرنج و ما ماتیم، مات

این قول پدر حضرت موسی7 به مادر حضرت موسی7 است.

آباء سبعه، امهات اربعه، موالید ثلاثه.

بین این مادر و این پدر آسمانی قهر است، زیرا فرزندانشان ناصالح هستند، یک بچه ناصالح نادرست که در خانه پیدا می‌شود، بین پدر و مادر را به هم می‌زند و آن‌ها را به قهر می‌اندازد. در خانه می‌آید، شیطنت می‌کند، از مدرسه درآمده است، می‌زند استکان را می‌شکند، شیشه در را می‌شکند، ساعت را بلند می‌کند و به زمین می‌زند، چیزی می‌خواهد، مادرش هم یا ندارد یا نمی‌تواند، بنا به فحش دادن می‌کند، اذیت کردن، آزار کردن، مادر می‌گوید ای بر آن تخم‌های پدرت لعنت، چه جنس بدی به عمل انداخت.

می‌رود پدر را اذیت می‌کند، از پدر پول و دوچرخه می‌خواهد، هزار چیز، پدر بدش می‌آید و می‌گوید بر آن شیر مادرت لعنت.

پدر، بدی پسر را به مادر نسبت می‌دهد، مادر نسبت به پدر می‌دهد، کم کم بین پدر و مادر سر این بچه اختلاف پیدا می‌شود، از بس که شیطنت و خراب‌کاری کرده است، بین پدر و مادر به هم می‌خورد.

مادر می‌گوید این نتیجه تخمه بد و خبیثی است که پدرش داشته است پدر هم می‌گوید این نتیجه آن شیر نحس نجسی است که مادر داده است.

بچه بد منشا می‌شود که پدر دلسرد از خانه شود، دلسرد که شد دیگر هر روز و هر شب یک بقل شیرین و میوه و آجیل نیاورد. وقتی‌که نیاورد مادر هم از خانه‌داری دلسرد می‌شود، طبخ نمی‌کند، شست و شوی لباس‌ها را نمی‌کند، اوضاع خانه به هم می‌خورد.

اما اگر بچه صالح و سالم بود، سر به راه بود، هم پدر میل می‌کند که از بازار هرچه می‌واند بخرد و برای خانه بیاورد که بچه‌اش بخورد، قهرا تصدق سر بچه، مادر بچه هم می‌خورد، بچه چون

صالح است، مادر دائم میل دارد که خانه را تمیز کند، پخت و پز را مرتب کند، شست و منظم کند، قهرا شوهر دلگرم‌تر به او می‌شود، پس صلاح بچه اسباب صلاح پدر و مادر می‌شود و فساد و آشوب بچه، منشا فساد و آشوب خانواده می‌شود، این از مسلمیات است.

ما بچه هستیم، مادر، مادر وطن، زمین ما است، پدر، سیارات آسمانی است، آفتاب و سایر آن‌ها. آن‌ها و این‌ها، آن پدر و این مادر به صلاح و فساد ما قهر و آشتی می‌شوند.

ان‌شاءالله یک روز مفصل این بیان اخلاقی را از نظر وظیفه شرعی که دارم به عرض مبارک شما می‌رسانم.

قرآن هم می‌گوید:

( ظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ ) [4]

( وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضَ ) [5]

قرآن می‌فرماید: اگر اهل قری، شهرستان‌ها، ایمان بیاورند و پرهیزکار بشوند، ما ابواب برکات آسمانی را به روی آن‌ها می‌گشاییم.

روایت دارد که فردی که زکات خود را نمی‌دهد، مومنی که مال زکوی دارد و زکات مالش را نمی‌دهد آسمان جلوگیر ابر می‌شود که ابر نبارد، ابر که نبارید خشکسال می‌شود، قحطی می‌شود، مردم به شدت و به مضیقه می‌افتند. چرا ابر نباریده است؟ چرا پدر قهر کرده و آجیل و پلو و میوه و شیرینی نمی‌آورد؟ برای این‌که این بچه فضول شده است، بچه زکات مالش را نداده است. روایت است.

زنا می‌کنند، منشا می‌شود که مادر بلرزد، زمین به زلزله می‌آید، «إِذَا فَشَا الزِّنَا كَثُرَتِ الزَّلَازِلِ» [6] وقتی زنا شیوع پیدا کرد، شهرنو پیدا شد و رسما رفتند و زنا کردند، زمین لرزه زیاد می‌شود.

مادر می‌لرزد، ای کره خر، این چه کاری که می‌کنی! مثلا به تنش می‌لرزد!

روایت داریم که اگر یک قاضی بر خلاف آن‌چه که خدا گفته است قضاوت کند یا اهلیت برای قضات نداشته باشد، برود بر مسند قاضی شرع یا حاکم شرع بنشیند و حکم بکند، از حکم او، آسمان برکات و بارش خودش را منع می‌کند، می‌گوید: مردک تو قابل نیستی، تو شایسته قضاوت

بر مسلمین نیستی، تو چرا جای قاضی‌های به حق را غصب کرده‌ای یا چرا قضاوت به ناحق کرده‌ای. ابر نبار، ابر هم نمی‌بارد.

بین زمین و آسمان، نزاع و آشوب و قهر است، دنیا روز خوش ندارد، یعنی شما خیال می‌کنید که زندگی دنیا همین است؟ این‌که زندگی نیست، ان‌شاءالله زمان امام عصر7 خواهید فهمید که زندگی چیست. ( يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْض ) [7] باید یک استان بزرگ و یک منطقه مهم بی‌آب و زراعت بماند. باید یک قطر دنیا غیر ذی زرع باشد، این برای این است که پدر و مادر قهر کردند، او برکات خودش را نمی‌فرستد، این هم برکاتش که در دل و جگر خود است و باید بیرون بیاندازد، نمی‌اندازد، بخاطر سرناسلامتی و نادرستی بچه‌ها.

مراد از بچه‌ها ما هستیم، حیوانات هم بچه‌ها هستند، اما آن‌ها بچه‌های بی‌شعور هستند، از بچه بی‌شعور گلایه‌ای نیست، بچه دو ساله، در خانه هر فضولی که بکند، گلایه از او ندارید، البته جلویش را می‌گیری ولی گلایه نداری. حیوانات مثل بچه‌های یک ساله و دو ساله هستند، انسان است که بچه بالغ است و رسیده است و به عقل و شعور آمده است.

این‌ها فاسد شدند، ظلم می‌کنند، تعدی می‌کنند، مال یکدیگر را می‌خورند، با همدیگر دشمنی می‌کنند، جنگ و نزاع و آشوب راه می‌اندازند، خون‌ریزی، همان‌که ملائکه گفته‌اند، ( أَ تَجْعَلُ فيها مَنْ يُفْسِدُ فيها وَ يَسْفِكُ الدِّماء ) [8] خون‌ریزی می‌کنند، فتنه و آشوب می‌کنند، فضولی می‌کنند، امر خانه را به هم زدند، پدر و مادر هم قهر شدند.

خدا وعده کرده است که یک روزی این زمین را غیر از آن چیزی‌که الان هست بکند، ( يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْض ) [9] خدا وعده کرده است که این زمین را به نور رب الارض و مربی ارض روشن کند، حالا تاریک است، تمام جهات زندگی الان تیره و تاریک است، همه مردم از زندگی خود روی کره ناراحت هستند، همه در ابهام و جهالت هستند، چه کنیم؟ فردا چه شود؟ آیا خانه برای ما بماند یا زیر بمب‌های اتمی از بین برود، آیا بچه‌های ما زنده خواهند ماند یا در جنگ‌های اسلحه‌های شیمیایی بچه‌ای ما را می‌برند و می‌کشند و یا در شهر کشته می‌شوند و از بین می‌روند؟ ابهام در زندگی است. جهل و تیرگی بر روی زمین است.

خدا وعده کرده است روزی را که زمین به نور رب الارض و مربی زمین روشن بشود، زندگی روشنایی باشد و روشن باشد، این را وعده کرده است.

این وعده چه زمانی انجام می‌شود؟

خوب مطلب را متسلسل با حلقه‌های زنجیرش یاد بگیرید.

زمین و آسمان قهر هستند، آسمان آب‌ها را به فصلش نمی‌دهد و این هم برکاتش را بارز نمی‌کند.

یک نکته در پرانتز بگویم. گرچه الحمدلله زاهدان زراعت ندارد، نه زمین زراعت دارد و نه آب زراعت.

من یک وقتی مشغول زراعت‌کاری بودم، هشت سال در کشاورزی رفتم، یک مزرعه را اجاره کرده بودم که پنج صحرا داشت، صحراها یک سالارهایی و سرسالاری داشتند، هر صحرایی یک دستگاه خاصی بود، یک صحرا سر سالارش خیلی متدین بود، سالارها متدین شده بودند، دهقانان هم متدین شده بودند، «الناس علی دین ملوکهم».

ماهی از سر گنده گردد نی ز دم

رئیس یک جمعی که خوب شد، آن جمع هم خوب می‌شود، رئیس که بد شد آن جمع هم بد می‌شود، معطلی ندارد.

این سرسالار آدم متدینی بود، یک مثقال آب صحرای دیگر را نمی‌دزدید، یک وجب به زمینی که برای این‌ها معین شده است تعدی نمی‌کرد، خیلی مرد صالح و سالمی بود، زکات می‌داد. چهار تا سالار و دهقان هم زیردستش بودند، در حدود 15 نفر در هر صحرایی بود.

یک سال قرار شد که زیره سبز بکاریم، کرابیه. رفتیم و 5 من زیره خریدیم و آوردیم و به عنوان نمونه به هر صحرایی یک من دادیم و گفتیم بکارید تا ببینیم که چطوری در می‌آید.

این صحرایی که سر سالارش متدین بود، نمازخوان بود، دزد نبود، زکات بده بود، در این صحرا یک من زیره، سه خروار زیره به ما داد، هر تخمی، 300 تخم درآمد، آن‌های دیگر 4 من داد، 5 من، 6 من، یک زمین، یک آب، یک هوا، رگ‌های زمین هم فرقی با هم نداشت، یک ارباب که بنده بودم، 5 من زیره به 5 صحرا دادم، آن صحرایی که متدین بودند و دزد نبودند، نمازخوان بودند، روزه بگیر بودند زکات بده بودند، از یک من بذر معادل سه خروار عائد ما شد، یعنی تخمی 300 تخم داد، و دیگران که متقلب بودند، 5 من، 6 من، خوب خوب آن‌ها 20 من داد. در آن صحرایی که متدین بودند، نوعا گندم ما و جو ما، سفید برگ و سبز برگ ما، چغندری که می‌کاشتیم و جالیزی‌که داشتیم، همه آن‌ها یک بر ده با صحراهای دیگر فرق داشت.

چرا؟

زیرا او دین و ایمان داشت. قرآن هم می‌فرماید: ( وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْض ) [10] بچه ناصالح هستند، زراعت‌ها خیلی که خودش را بکشد تخمی 5 تا، نه 10 تا می‌دهد.

قرآن وعده کرده است زراعت را تخمی 700 تخم بدهد بلکه بیشتر. ( مَثَلُ الَّذينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ في سَبيلِ الله كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ في كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ الله يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاء ) [11] تخمی، 700 تخم.

این بربری‌های خراسان، بربری‌ها آدم‌های خوبی هستند، دو صفت در این‌ها هست، یکی این‌که در ایمان و عقیده‌ای که دارند خیلی متصلب و قرص هستند، و دیگر این‌که نوعا این افراد اهل زکات هستند، زکات بده و وجوهات بده هستند. آقا این‌ها در مشهد می‌آمدند کنار کوه سنگی در دامنه آن، دیم کاری می‌کردند، تخمی 70 تا 90 تخم برداشت می‌کردند، مردمان خوبی هستند.

خود من چند تا روستا در اجاره من بود، چند مزرعه. خودمان را می‌کشتیم، به روش دیم تا 20 تخم می‌داد، روش آبی ما تخمی 8 تا می‌داد.

این برای چه بود؟

ایمان، ایمان.

بشر خراب شده است، بچه‌های عاقل خراب شدند، زمین و آسمان برکاتشان را گرفتند. خدا هم گفته است که زمین غیر از این زمین بشود، برکات زمین ظاهر شود و آن موقعی است که این بشر صالح شود. این بشر را یک مصلح صالح می‌کند که آن مصلح بسیار قوی است، خیلی توانا است و قدرت دارد.

در دعای ندبه می‌خوانیم، «بنفسی انت من عقید عز لایسامی» جانم قربان تو ای آقایی که خداوند پرچم عزتی برای تو افراشته است که بالا دست ندارد.

شغل امام زمان شغل عجیبی است، اصلاح کل روی زمین را، کل بشر روی زمین را به عهده او گذاشته است. شغل امام زمان این است که در پنج قطر و قاره دنیا باید کلمه توحید و رسالت پیغمبر و ولایت علی بن ابیطالب7 مشهور جهان بشود، معطلی ندارد. در اول ظهر پیچ رادیو آمریکا، نیویرک و واشنگتن را که باز کنی می‌بینی که آن‌ها هم می‌گویند: «اشهد ان لااله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله»، چین کمونیست هم می‌گوید: «اشهد ان لااله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله»، ژاپن هم می‌گوید، آفریقا هم می‌گوید، اروپا هم همین‌طور، آسیا هم همین‌طور. تمام 5 قطعه زمین

باید مسلمان بشوند، تا این‌طور نشود صلاح کلی پیدا نمی‌شود، اصلاح کلی نمی‌شود، تمام بایستی متوجه خدا باشند.

دوم: تمام قادری‌ها و ستمگری‌ها برداشته بشود.

این‌کار خیلی مشکلی است، هرکسی نمی‌تواند عهده‌دار این‌کار بشود، کار هم خیلی بزرگ است، خیلی بزرگ است. چنان‌چه ان‌شاءالله در در آینده خواهم گفت، این بزرگوار با دو قدرت فرهنگی و جنگی می‌آید.

قدرت فرهنگی او ده برابر علم امروز دنیا، علم از او بروز می‌کند، 12.5 برابر. تا الان یک الی دو تا از اسرار طبیعت کشف شده است، به دو تا از خانه‌های طبیعت راه پیدا کرده‌اند، الکتریسیته و اتم. دنیا زیر و رو شده است. از چراغ پی که قدما داشتند آمدیم به برقی که با یک شصتی که می‌زنیم شهری مانند روز روشن می‌شود، از شترها به موتورها آمدیم، از یابوها به طیاره‌ها آمده‌ایم، به کلی زندگی ما عوض شده است. چرا؟ برای این‌که یکی از نوامیس طبیعت کشف شده است. یکی از اسرار و رموزی که پنهان در عالم بوده است، آشکار شده است.

سابق، سر کوه هیمالیا هم نمی‌توانستند بروند، حالا به کره ماه می‌روند، این‌طور زندگی عوض شده است، چرا؟ چون دو الی سه تا از نوامیس طبیعت روشن شده است، از اسرار و رموز پنهان در این عالم آشکار شده است.

امام زمان 12.5 درجه بالاتر از این اسرار طبیعت و رموز عالم ماده را کشف می‌کند. علم 27 حرف است که دو حرف آن ظاهر شده است، 25 تا را آن می‌آورد، این روایت است.

یک ناموس دیگر از نوامیس را کشف کند، جلو تمام این قوی را بگیرد، هیچ مانعی ندارد. ممکن رمز دیگری در این عالم باشد آن رمز را آشکار کند، تمام این اسلحه شیمیایی که دارند همه از کار بیافتد، همه همه، ممکن و ایرادی هم ندارد. یا بالا دست این‌ها را بیاورد، مانعی ندارد.

علم قوی دارد، علم او تنها به مساله شکیات و سهویات و مقدمات و مقارنات نماز و حیض و نفاس زن‌ها، منحصر به این که نیست، این‌ها که چیزی نیست.

در معارف حقیقیه آن‌چنان بشر را روشن می‌کند، مخصوصا خواص را که مانند سلمان و ابوذر در آن‌ها زیاد پیدا می‌شود. در حقایق علمی طبیعی، ممکن است اصراری را کشف بکند که بالادست همه این‌ها باشد و همه این‌ها را بخواباند، یا همه را از کار بیاندازد یا این‌که اگر همه را از کار نیانداخت، بالادست این‌ها خودش با یک عوامل قوی‌تری مبارزه کند. این قدرت جنگی او است.

یک دسته یارانی دارد که شیر هستند، مثل ما بزغاله نیستند که بترسند، از یک شیهه اسب می‌ترسیم.

یک نفر پای منبر بنده بود، دائم می‌گفت: یا صاحب الزمان بیا، بیا تا یاریت کنم، بیا تا در خدمت تو باشم، بنده هم می‌دانستم که او عرضه آن کارها را ندارد.

یک موقعی در دهه عاشورا، روز عاشورا بود، از خانه آمدم تا حرم امام رضا بروم، دسته خونی ترک‌ها می‌آمد، قمه‌زن‌های قفقازی می‌آمدند، دو دسته خونی می‌آمد، یکی صبح برای ترک‌ها بود و یکی عصر برای کرمانی‌ها بود، من ایستاده بودم جلوی یک ؟؟؟ 39:30 کشیده بودند، یک دسته رد شد. دیدم آن مومنی که دائم می‌گفت یا صاحب الزمان زودتر بیا، کنار من ایستاده است، دسته جلوی او آمد، یدک‌ها آمد، علم‌ها آمد، علامت‌ها آمد، سینه‌زن‌های لباسی هم آمدند، تا قمه‌زن‌ها رسیدند، هنوز قمه هم نزده بودند، می‌رفتند طرف صحن تا آن‌جا قمه بزنند، بعضی‌ها، چند نفری قمه زده بودند، او چشمش به این قمه‌ها و خون‌ها که افتاد، چند مرتبه گفت: های های، رنگش پرید و افتاد! او را به دکانی بردند و به او نبات داغ و شربت و مالش دادند تا او به حال آمد، خوب که به حال آمد، من به او گفتم: ای کربلایی دیگر بعد از این نگویی یا صاحب الزمان بیا تا من یاریت کنم، تو با این قوت قلبی که ارواح ننه‌ات داری، دو تا قداره و قمه و کفن و یک مقدار خون را دیده‌ای، خودت را باختی، خیال می‌کنی امام زمان که میدان بیایند برای تو حلوا می‌آورند، کباب برگ یک وجبی می‌آورند، آن‌جا شمشیر و نیزه و تیر و تفنگ و این‌ها است، برو دنبال کارت، تو قابل نیستی.

یک مردان دلیر قوی‌ای که درباره آن‌ها آمده است: «رُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ لُيُوثٌ بِالنَّهَار» [12] در روز شیر هستند، همه نوع مردان جنگی دارد، قدرت‌های نظامی او فوق العاده است.

قدرت فرهنگی او عجیب است، نطق و بیان او، قلم او، زبان او.

دنیا بر دو قسم است: آن‌ها که قابل هستند که به قلم و زبان و بیان به راه بیایند، به راه می‌آورد، آن‌هایی را هم که قابل نیستند،

گر نباشد چوب تر فرمان نیارد گاو و خر

گاو و خرها را هم با قدرت نظامی پدرشان را به دستشان می‌دهد. این‌جای قلدرها را می‌گیرد، پدرسوخته، خون مردم را خوردی! پدرشان را در می‌آورد.

و این شغل خیلی عظیم است، صحبت سنار و سه شاهی نیست آقایان، یک روستایی که دارای پنجاه خانوار باشد، شما اگر بخواهید سالم و صالح کنید که هیچ‌یک به دیگری تعدی نکند و همه هم رو به خدا بروند، 50 سال باید خون دل بخوری، به این مفتکی‌ها که نمی‌شود.

این حضرت شغلش این است، این شغل عظیم است، چون شغل عظیم است، دشمن فراوان هم پیدا می‌کند.

«هرکه بامش بیش، برفش بیشتر».

دشمن زیاد دارد. نترس.

برای نمونه و مثال بگویم، مثال به خودم می‌زنم، به شما بی‌ادبی نمی‌کنم.

اگر بیاید و به من بگوید آشیخ، تو لیاقت منبر نداری، تو خودت خراب هستی، تو خودت ستمگر هستی، تو به مستعمعین خود ظلم می‌کنی، چند روز پیش ظلم منبری به مستمع را گفتم، می‌فرماید: آشیخ بیا پایین، برو ریسمان را بردار و سر میدان حمالی کن، اگر این را به من بگوید، بنده چه می‌گویم؟ آیا حاضر هستم؟ چه عرض کنم. از این مقام و رتبه و طیب الله انفاسکم و دست ببوس و التماس دعا گفتن و 500 نفر شبانه روز پای منبر بنشین و دو ساعت گوش بده و از همه این لذت‌ها و عزت‌ها و همه این‌ها دست بردارم و بروم یک ریسمانی بردارم و سر میدان حمالی کنم! نمی‌دانم! الان که نفس بنده حاضر نیست.

شما را عرض نمی‌کنم، ممکن است به شما بگوید تمام مال شما از حرام بوده است، رها کن و بیا برو حمالی کن. شما بگویید چشم، اما همه چشم بگو نیستند. با او دشمن می‌شوند، مخالفت می‌کنند.

فرمان‌فرمایان دنیا، همه آن‌ها عادل و صالح و معتدل نیستند، یعنی همه فرمان‌فرمایان دنیا به حق و عدالت رفتار می‌کنند؟ از صد تا نود آن‌ها ستمگر هستند، بیدادگر هستند، همه این‌ها را سرجایشان می‌نشاند، این قلدرهای چموش را می‌برد و در طویله می‌اندازد، به ؟؟؟ 45:10 می‌بندد، به این دلیل قلدرها با او دشمن هستند، همه دشمن هستند.

خوب، مقدمات من دارد ریزه ریزه تمام می‌شود تا به نتیجه برسد.

همه این حرف‌هایی که من الان برای شما گفتم، پیغمبر تحت عناوین کلی به امتش فرمود.

فرمود: در دنیا باید روزی بیاید که غیر دنیای کنونی باشد، باید روزی بر دنیا بیاید که عدل عمومی، عدل همگانی در سرتاسر دنیا حکومت‌فرما بشود، حکم‌فرما شود، و آن را یکی از فرزندان من در آخرالزمان اجرا خواهد کرد، این را پیغمبر گفته است.

سلاطین ستمگر از اموی و غیر اموی، این‌ها هم این کلمات را از پیغمبر شنیده‌اند. شنیده‌اند که پیغمبر گفته است یک نفر مصلحی از اولادهای من می‌آید، در بعضی احادیث لفظ آخرالزمان را دارد و در بعضی احادیث ندارد، می‌آید و دنیا را مملو از عدل می‌کند، ستمگرها را سر جایشان می‌نشاند.

ستمگرها شنیدند، خودشان هم می‌دانستند که ستمگر هستند، پیغمبر هم فرموده است آن کسی‌که می‌آید مصلح از اولاد من است.

گفتند شروع کنیم بچه‌های پیغمبر را بکشیم، که همین‌ها نمانند تا آن مصلح نیاید.

یک علت این‌که امویه و عباسیه سیدها، ذراری فاطمه3 را کشتند، آن هم چطور کشتنی! این است.

بعضی بنی العباس سیدها را 60 نفر 60 نفر سر می‌بریدند، در یک شب 60 نفر را در یک حجره که حبس کرده بودند سر بریدند و بدن‌هایشان را در چاه انداختند. سیدها را لای جرز دیوار زنده بین آجر و گچ می‌گذاشتند تا او همان‌جا بمیرد، بین جرز دیوار بچه‌های فاطمه زهرا3 را خفه مرگ کردند.

این امامزاده‌هایی که در ایران پیدا شده است می‌دانید از کجا است؟ بنی‌هاشم، بچه‌های فاطمه زهرا3، از ترس سلاطین جور فرار می‌کردند و به ایران می‌آمدند، ایران کشور پهناوری بود، نسبتا هم در امن و امان بودند، و لو این‌که تحت حکومت آن‌ها بود، ولی دور دست بود و کشور بزرگی بود، می‌رفتند در گوشه و کنار و مشغول زراعت و کسبی می‌شدند، تا دستگاه جاسوسی حکومت می‌فهمید، آن‌ها را می‌گرفت و می‌کشت، قالب این قبرهای امامزاده‌های اطراف ایران برای این است.

تا توانستند کشتند. مخصوصا بنی العباس. برای این‌که آن مهدی موعود که از بچه‌های فاطمه زهرا3 است و ریشه‌کن ظلم ظالمین و ستم ستمگران است بوجود نیاید.

کم کم دائره تنگ‌تر شد، در زمان امیرالمومنین7، امام حسن7، امام حسین7، این‌ها می‌دانستند که او از اولاد فاطمه3 است، اما از کدام نسل است و پدرش کیست، این‌ها را نمی‌توانستند تشخیص بدهند، می‌دانستند از اولاد امام حسن7 یا از اولاد امام حسین7 است، اما کدام‌یک را نمی‌دانستند. کم کم که

ادعای مهدویت زیاد شد، بعضی‌ها در مورد محمد حنفیه ادعای مهدویت کردند، گفتند که مهدی موعود اسلام او است، حضرت زین العابدین7 بیان کردند که او مهدی موعود نیست.

بعضی از عباسیه می‌خواستند که ادعای مهدویت بکنند، مثل مهدی بالله عباسی، البته او مجال نیافت.

بعضی‌ها ادعای مهدویت نسبت به حضرت صادق7 کردند.

ائمه ناچار بودند که دائم معین کنند که مهدی این‌جا نیست، فلان‌جا است، بالاخره آخر سر معلوم شد که مهدی از اولاد امام حسن عسکری7 است، معین شد.

تصمیم گرفتند که امام حسن عسکری7 را بکشند، سه تا از حکام بنی العباس تصمیم قطعی گرفتند که حضرت امام حسن عسکری را بکشند، تا آن مهدی که بچه این است و به هم زن تاج و تخت ستمگران است بوجود نیاید و اتفاقا نتوانستند. هرکدام که اقدام کردند خدای متعال آن‌ها را مجال نداد، یکی از آن‌ها عزل شد، دو تا از آن‌ها هم از بین رفتند، به این کار نرسیدند.

در مقام برآمدند که اولادی اگر دارد اولاد او را بکشند، در کمین بودند، خودش را بکشند، حالا که خودش کشته نشده است مراقبت کنند اولادی از او به عمل نیاید. اگر اولاددار شد سر او را ببرند، چون مهدی7 مسلم شده است که از صلب او است.

روی این اصل جاسوس‌ها اطراف حضرت عسکری7 گذاشته بودند.

روی این اصل خدای متعال ولادت این حضرت را مخفی کرد، حمل او مخفی بود، تا آن شبی که حکیمه خاتون به خانه حضرت عسکری آمد و خواست که غروب برگردد، حضرت عسکری7 فرمودند: ائمه امشب را در خانه ما بمان. امشب مولود ما متولد می‌شود، فرزند من به دنیا می‌آید، حکیمه عرض کرد: از کجا؟ فرمودند: از نرجس، نرجس کنیز خود حکیمه بود، به حسن عسکری7 تقدیم کرد، قربانت بروم عمه جان، در نرجس که اثر حملی نمایان نیست، هیچی! فرمودند: حمل او مانند حمل مادر حضرت موسی7 است، چون همین بلا را مادر حضرت موسی7 مبتلا بود، به بنی اسرائیل وعده داده شده بود که یک مهدی می‌آید و شما را از شکنجه فرعونیان خلاص می‌کند و پدر فرعون را به دستش می‌دهد، این به گوش فرعون و فرعونیان رسیده بود، فرعون گفت: مگر من می‌گذارم که بوجود بیاید. گفت: مردها را از زن‌ها جدا می‌کنم که اصلا به هم نزدیک نشوند تا اولاد به عمل بیاید، لذا مردها را از شهر بیرون کرده بود، مردها به زن‌ها نمی‌توانستند که نزدیک شوند.

از آن‌جایی‌که:

خدا کشتی آن‌جا که خواهد برد          و اگر ناخدا جامه بر تن درد

خدای متعال هم در خانه خود فرعون نطفه موسی7 را منعقد کرد. در اتاق خوابش، در قصر او، مادر موسی7 به پدر موسی7 عمران نزدیک شد، اسم مادر موسی7 را هم، آن اسم اصلیش را می‌گویند هرکس بداند می‌تواند قفل را باز کند. یک قصیده‌ای هم از پیشینیان است که در باب اسم ام موسی7 گفته‌اند:

هست در مصحف ما بعد سه میم          در میان سوری از حا میم

؟؟؟ 55 مادر موسی7 به پدر موسی7 عمران نزدیک شد، که مدتی است که قران سعدین نشده است، «جُمِع الشمس و القمر» نشده است، گفت: زن این حرف‌ها را نزن، پادشاه دستور داده است که زن‌ها از مردها جدا شوند، گفت: پادشاه غلط کرده است، به حرف او نیست، پادشاه بالاتر که خدا باشد اجازه داده است، خلاصه شروع کرد. کنار قصر فرعون پدر و مادر جمع شدند و نطفه حضرت موسی7 منعقد شد.

گر شود ذرات عالم حیله پیچ          با قضای آسمان هیچ است هیچ

چون گریزد این زمین از آسمان          چون کند او خویش را از وی نهان

هرچه آید زآسمان سوی زمین          نی مفر دارد نه چاره نه کمین

نطفه بسته شد، منجمین به داد و فریاد آمدند، چون همه روز و همه شب رصد بسته بودند، ای داد، ستاره آن مولود طالع شد، معلوم شد که نطفه‌اش بسته شده است.

فرعون گفت: با این شدّ و مدّ من؟ گفتند بله، تو چه کسی هستی.

گفت خیلی خوب. زود تمام زن‌ها ماما بین زن‌ها بگردند هر زنی که اولاد داشت، حامل بود، شکمش بالا آمده بود، مراقبت او کنند، بلکه بزنند و شکم او را پاره کنند، بچه را از شکمش بکشند و اگر پسر است بکشند. آن‌هایی‌که حملشان نزدیک وضع هستند موقع وضع بروید اگر پسر بود سر او را ببرید و اگر دختر بود رها کنید، چون زن قابل نبوت نیست، زن نمی‌تواند بر هم زننده باشد.

کلی کشتند!

صد هزاران طفل سر ببریده شد    تا کلیم الله صاحب دیده شد

خدا حمل حضرت موسی7 را پنهان داشت، مادرش را هرکس نگاه می‌کرد می‌دید شکمش بالا نیامده است، تا ساعت ولادت، ساعت ولادت که خبردار شد، آن‌جا بچه به دنیا آمد، بعد هم عجیب است می‌ترسید که چکار کند، وحی به او شد که ( وَ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسى أَنْ أَرْضِعيهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقيهِ فِي الْيَم ) [13] بچه را شیر بده و در دریا بیانداز. آن‌کسی‌که روی زمین نگه بدارد در دریا هم نگه‌دار است. آن‌کسی‌که روی زمین نگه‌دار است در آتش هم نگه‌دار است، آن‌کسی‌که روی زمین نگه بدارد در هوا هم نگه می‌دارد.

آب و باد و خاک در فرمان او است نقش ایوان نقشی از ایوان او است

قطره‌ای که از جویباری می‌رود در پی انجام کاری می‌رود

به دریا بیاندازش.

انداخت و خدا همین بچه را در بقل خود فرعون بزرگ کرد، کار خدا این بود.

در دامن خود فرعون ریش فرعون را می‌گرفت.

بزرگ شد. آخر سر هم پدر فرعون را به دستش داد.

خدای متعال سنتی در حضرت مهدی7 قرار داده است شبه سنت حضرت موسی7، چون بنی العباس تصمیم داشتند بر این‌که بچه‌ها را بکشند، مخصوصا بچه حضرت عسکری7 را که فهمیدند راه ولادت این‌جا است، خدای متعال حمل مادر امام زمان را پنهان داشت تا شبی که خواست به دنیا بیاید خدا پنهان داشته بود تا احدی در حضرت نرجس3 اثر حمل ندید، حتی حکیمه خاتون3، صبحی هم که به دنیا آمد بنابر این شد که به احدی جز خواص گفته نشود، قوم و خویش‌های نزدیک که مورد اطمینان هستند آن هم نه عموی حضرت یعنی جعفر کذاب، حتی جعفر نباید بفهمد، چون جعفر اگر بفهمد فوری می‌رود به معتضد می‌گوید بچه برادرم به دنیا آمد بیایید سر او را ببرید.

جعفر بسیار خبیث بود و ائمه از او پرهیز می‌کردند، حتی خود حضرت هادی هم بی عنایت به خود جعفر، پسر ایشان بودند، لازم نیست که بچه همه خوبان خوب باشند.

حضرت نوح7 پیغمبر است ولی بچه‌اش از اراذل و اوباش‌ها است، وقتی گفت: ( رَبِّ إِنَّ ابْني مِنْ أَهْلي وَ إِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ ) [14] خدا بچه من از اهل من است، تو وعده کردی که اهل من را نجات بدهی، خطاب آمد که ( إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِك إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ ) [15] او بچه تو نیست، رهایش کن.

( يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَي ) [16] از آتش خاکستر به عمل می‌آید به قول عوام.

از حضرت هادی7، جعفر کذاب به عمل آمده است، برادر امام حسن عسکری7، ولادت حضرت مهدی7 از جعفر هم پوشیده بود، او هم نفهمد، مبادا به دستگاه حکومتی خبر بدهد و از دستگاه حکومتی بریزند در خانه و بچه را سر ببرند یا لااقل ایجاد زحمت فوق العاده برای اهل خانه بکنند.

بله، خواص شیعه، آن‌ها که مامون بر دین و دنیا بودند، مثل جناب عثمان بن سعید عمری، و امثال این بزرگوار، این‌ها را حضرت عسکری طلبیدند و گفتند که مولود ظاهر شد، بعد تصریح کردند که بنی العباس کشتند از ما را تا این ظاهر نشود، قصد قتل خود من را کردند تا این ظاهر نشود، غافل از این‌که خدای متعال شیشه را در بقل سنگ نگه می‌دارد، خدای متعال حجت خودش را نگه‌داری کرد، ظاهر شد، نشان داد، بعد حضرت مهدی7 را آوردند، 40 نفر از خواص شیعه، حضرت آمدند و او را نشان دادند.

بعد هم فرمودند که دیگر این مولود را این‌طور نمی‌بینید که چهل نفری یک‌جا جمع باشید، بیاید و همه شما جمع باشید و بشناسید، بنابر اختفا است، اسم او را این‌طرف و آن‌طرف نبرید.

این‌جا یک نکته برای اهل علم عرض کنم:

اسم او را این‌طرف و آن‌طرف نبرید، این‌که می‌گویند اسم او را نبرید، ملعون است هرکس میان جمعیت اسم او را ببرد، مراد این نیست که لفظ «م ح م د» را نگویید، اسم‌های دیگر را بگویید، این اشتباه نشود، چون اسم مبارک حضرت بقیه الله7 اسم پیغمبر است، یعنی نام نامی ایشان محمد7 است، آن‌وقت لقب‌های زیادی هم دارند، خلف، صالح، حجت، مهدی، حضرت خیلی لقب دارد.

این‌که در روایات ما گفته‌اند که اسمش را نبرید، نفرین بر آن کسی‌که اسمش را در مجمع مردم ببرد، مراد این نیست که لفظ محمد نگویید! خودشان هم می‌گفتند.

اسمش را نبر یعنی ذکرش را این‌طرف و آن‌طرف نگویید، مثل این‌که قضیه فلانی چطور شد؟ می‌گویی: اسمش را نبر!

یعنی هیچی نگو. یعنی در این باب حرفی نزن. نه این‌که اسم علم را به زبانت جاری نکن. معنا ندارد، مهدی بگویید، خلف بگویید، صالح بگویید، حجت بگویید، همه این‌ها را بگویید، فقط اسم او را که محمد7 است نگویید! فائده این چیست.

مراد این است. در روایاتی که می‌گوید اسم او را نبرید، آن اوائل امر به شیعه می‌گفتند که ذکر او را این‌طرف و آن‌طرف نکنید، زیرا اداره حکومتی جاسوس‌های زیادی معین کرده است، رکن 2، ستون 5، اداره کارآگاهی، اطلاعات، سازمان، چندین رقم جاسوس معین کرده بود برای این‌که یک روزنه‌ای پیدا کنند برای پیدا کردن مهدی7. زیرا بعد از مرگ حضرت عسکری7 دیدند شیعه از هم نپاشید، شیعه باقی است و به جعفر هم شیعه اعتنایی ندارد، جعفر خراب‌کار بود، شرابی بود، کبابی بود، مجلس لهو و لعب و ساز و تنبور داشت.

دید شیعه به او اعتنا ندارند و از هم نپاشیدند، فهمید که محور دارند، فهمید کانون گرفتند، فهمید مرکز دارند، مرکز آن‌ها هم مسلما بچه حضرت عسکری7 است، شخص دیگری نیست، این بود که تعداد زیادی مفتش آماده کردند، حتی روز شهادت حضرت عسکری7 در خانه امام حسن عسکری7 پر از مفتش و کارآگاه بود، صندوق‌خانه را بگرد، آن اتاق را بگرد، همه طرف را بگرد، هر اتاقی را که تفتیش می‌کردند، حتی در صندوق‌ها. خوب تفتیش می‌کردند و بعد می‌آمدند در اتاق را قفل می‌کردند که دیگر از این‌جا خیالشان راحت باشد، روز وفات امام حسن عسکری7 می‌کردند، از دستگاه حکومتی ریخته بودند. برای چه؟ برای این‌که آن بچه را بدست بیاورند، فهمیده بودند که بچه متولد شده است، به دستش بیاورند. اما به دست نیاوردند. یک قصه‌ای هم دارد که فردا ان‌شاءالله به شما می‌گویم، دیگر الان وقت نزدیک به انقضاء است.

دائم تفتیش می‌کردند که بدست بیاورند، و بدست نیاوردند، چون حضرت در این شدت بوده‌اند بنابر اختفا حمل مادرش و بنابر پنهان بودن وضع حمل خودش و بنابر پنهان بودن خودش از دستگاه حکومتی بوده است، لهذا به شیعه گفته شده است که ملاقاتش کردید، یک‌جایی خدمتش رسیدید، فی مابین شما واقعه‌ای واقع شد، اسمش را نبرید! خون خودتان را به در می‌کنید و به هدر می‌فرستید، خون خودتان را به ریختن می‌دهید، چون جاسوس‌ها در مقام هستند، همین‌که یک نفر گفت که من مثلا آقا را دیدم، آن‌وقت فوری گزارش می‌دهند، می‌آیند او را می‌برند و حالا خر بیاور و معرکه بار کن. چه کسی بودی؟ چند نفر بودی؟ کجا بودید؟ که دیدید؟ یک پرونده قطوری درست بکنند و بعد افراد مختلف را بگیرند، استنطاق کنند که چند نفر بودید!

جمعی به زحمت می‌افتند بخاطر این‌که یک شیعه زبان لقی کرده است و یک‌جا که اگر امام را دیده است به زبان آورده است، این بود که گفتند اسم او را نبرید، ذکرش را نکنید، در مجامه عمومی نفرین بر آن کسی‌که او را ذکر کند و اسم او را ببرد، یعنی اگرگاهی پنهانی و نهانی او را دیدید،

نگویید، از این جهت امر ولادت حضرت از نظر دستگاه حکومتی و از نظر عموم ملت پنهان شد، این است علت این‌که موضوع ولادت این حضرت به آشکارایی ولادت علی7 و حسن7 و حسین7 و سائر ائمه نبوده است.

همین نکته منشا شد که باید پنهان هم باشد. بویی ببرند که او کجا است آن خانه را زیر و رو می‌کنند، مثل این‌که یکبار در دوره معتضد عباسی از دهان یک شیعه حرفی درآمد که این‌ها فهمیدند که حضرت در خانه‌اش است، فرستادند که سر حضرت را ببرند، که نهایت موفق نشدند و قصه‌اش را فردا می‌گویم.

پس جواب سوال اول این شد.

چرا ولادت او مانند ولادت سائر ائمه آشکارا برای همه نبوده است؟ آن‌قدری‌که تواریخ و روایات در مورد ولادت آن 11 امام دیگر گفته‌اند در مورد این چرا نگفته‌اند سرش این بود که گفتم.

بنابراین بوده که این ولادت پوشیده و پنهان بماند، جز از نظر شیعیان خاص. و الا همان روز دوم، عثمان بن سعید عمری که ثقه و امین حضرت هادی7 و امین حضرت عسکری7 است، «الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدَّيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَ مَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطِعْهُمَا» [17] حضرت عسکری7 فرموده است، آن را خواستند و گفتند بچه به دنیا آمده است، برو چند تا گوسفند چاق بگیر. مخصوصا دو تا گوسفند خوب بگیر.

دو تا گوسفند عقیقه حضرت مهدی7 کردند، بعد هم فرمودند: گوشت‌هایش را ببر خانه قوم و خویش‌ها و آن‌جا بده و بگو عقیقه مولود است.

حضرت دستور دادند: ده هزار رتل نان و گوشت به همین عثمان بن سعید و دیگران، که برو بخر و بین هاشمیین پخش کن، سور ولادت این حضرت بود، البته به همه نگفتند که سور ولادت است، به جناب عثمان بن سعید گفتند، این سور ولادت بچه‌ام مهدی7 است.

ظلمه می‌خواستند او را از بین ببرند ولی غافل از قدرت خدا بودند، خدا او را نگه داشت، این سر پنهانی ولادت او.

و همین حکمت برای غیبت صغرای حضرت است و یک مقدار از غیبت کبرای او که ان‌شاءالله به عهده فردا.

خدایا به ذات مقدست به زودی آن پنهانی ما را آشکار فرما.

به زودی چشم ما را به جمال نازنینش روشن فرما.

احسنت یا بدرالدجی لبیک یا وجه العرب

ای روی تو خاقان روز و ای موی تو سلطان شب

شمس الضحی ایوان تو بدرالدجی دیوان تو

فرمان همه فرمان تو ای مهتر عالی نسب

بر نه قدم ای شمع دین بر شهپر روح الامین

پر عدل کن روی زمین بشکن طلسم روز و شب

مولاجان، آقاجان.

خورشیدوار اندر مهی

پشت ابر غیبت هستی.

خورشیدوار اندر مهی هم صدر و بدر درگهی

آقاجان.

از درد دل‌ها آگهی ای عنصر علم و ادب

به حق مادرت فاطمه زهرا3 به درد دل همه ما برس.

به حق مادرت فاطمه زهرا3 کلیه گره‌های شیعیانت، گرفتاری‌های مسلمانان، همه را از خدای متعال کشفش را و حل و سهولتش را بخواه.

بچه‌ها را کنار گودی قتلگاه آوردند.

بچه نمی‌تواند بدن سوراخ سوراخ پدرش را ببیند.

یک وقتی من در تهران در بازار چهارسو بزرگ، بین الحرمین، می‌رفتم، یک حمالی می‌رفت و جعبه‌ای پشتش بود یک چیز تیزی از آن جعبه بیرون بود و به صورت من گرفت و کمی خراش داد و خون‌آلود شد، چند قطره روی ریش من ریخت، خواستم بروم در مسجد شاه یا مسجد جمعه بشویم، گفتم تازه است و ممکن نجس کند، می‌روم در خانه می‌شورم. با همان صورتی که دو قطره خون بالای ریش خودم بود رفتم به خانه و در زدم.

یک دختری دارم که آن زمان کوچک بود، 5 ساله بود، در را باز کرد، تا چشمش افتاد به این صورت من که چند قطره خون بالای ریش من آمده است، یک فریادی زد! دوید رفت خانه پیش مادرش و گفت مادر خدا من را مرگ دهد، صورت آقایم چرا این‌طوری شده است؟ چرا ریش‌آقای من خونی شده است؟ دائم به صورت من نگاه می‌کرد و اشک می‌ریخت و ناله می‌کرد!

گفتم: چیزی نشده است! سیخی به صورتم خورده است، ولی او دائم نگاه می‌کند و گریه می‌کند، بالاخره رفتم لب حوض و شستم و تمیز کردم و یک‌قدری هم پنبه آن‌جا گذاشتم، آمدم، بچه دیگر راحت شد.

بعد از چند دقیقه به فکر افتادم، گفتم بچه من یک قطره خون بالای محاسن من دیده است، یک گوشه صورت من را خون‌آلود دیده است، این‌طور بی‌طاقت شده است؟

خدا به داد دل بچه‌های حسین7 برسد، خدا به داد دل سکینه3 ناز دانه برسد،

واویلا،

بدن پدرشان برهنه است، چاک چاک، آغشته به خون و خاک است،

«ابتاه من الذی قطع وریدک؟»

همه بلند بنالید.

بابا، کدام ظالم این رگ‌های گردن تو را بریده است؟

وای،

«من الذی ایتمنی علی صغر سنی؟»

بابا، چه کسی من را به کوچکی یتیم کرده است؟

این کلمه را برای زن‌ها بگویم که بنالند.

بابا برخیز ببین که عمه‌ام را تازیانه می‌زنند.

حضرت حجه الاسلام و المسلمین، جناب آقای کفعمی فرمودند در مورد روا شدن حاجت شرعی یک مومنی از برادران دینی خود چند نوبت آیه شریفه ( أَمَّنْ یُجیبُ ) را تلاوت نمائید و چند تا دعا کنیم و مرخص شویم.

( بِسْمِ اللّه الرَّحْمنِ الرَّحیمِ أَمَّنْ یُجیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ ) [18]

به حق قرآن عظیم فرج امام زمان را نزدیک فرما.

ما را به دیدار آن بزرگوار سعادت‌مند فرما.

دل ما را از نور معرفت خودت و ولایت ولیت، ممتلا و متجلی فرما.

قلب مطهر آن بزرگوار را از ما خوشنود گردان.

همه مسلمانان را زیر سایه امام زمان از بلیات و خطرها و آفت‌ها حفظ فرما.

مشکل همه را بگشا.

به حق محمد و آلش: نعمت ولایت این خانواده را از ما زوال نیاور.

در اولاد ما و اعقاب ما جاری بفرما.

گرفتاری‌های ظاهری و معنوی همه ما را برطرف فرما.

بیماران ما لباس عافیت بپوشان.

سیئات اخلاقی ما را اصلاح بفرما.

ما را به اخلاق پیغمبرت متخلق بگردان.

گناهان ما را بیامرز.

توفیق ترک گناه تا آخر عمر به ما عطا بفرما.

خیر و برکت و رواج و رفاه به کسب و کار و کشت و زرع همه مسلمانان مرحمت بفرما.

پیشینیان ما را که در این معبد تو را پرستش کردند و از دنیا رفته‌اند بیامرز.

از ثواب‌های مجالس ما به آن‌ها عطا بفرما.

حاضرین مجمع ما، غیر آن‌چه گفتم، هر حاجت شرعی دارند روا بفرما.